

شناسایی حداکثری و منازعات باز فرجام خاورمیانه: یک مدل نظری

امیر محمد حاجی یوسفی*

مهدخت ذاکری**

چکیده

تاریخ معاصر منطقه خاورمیانه همواره با انواع منازعات همراه بوده است. شورش‌های قومی و مذهبی، ظهور انواع گروه‌های تروریستی، منازعات محلی، جنگ‌های بین دولتی و انواع مداخلات خارجی در امور دولت‌های منطقه، همه از مواردی است که مردم خاورمیانه در طول سال‌های اخیر با آن مواجه بوده‌اند. این مقاله بر آن است که ابتدا با معرفی مفهوم «منازعات باز فرجام» به این بپردازد که با تاکید بر منازعات پس از سال ۲۰۰۳، منطقه خاورمیانه محل وقوع منازعاتی تکرار شونده و بی پایان بوده است. در تحلیل چرایی و باز فرجامی این منازعات، پژوهش‌های متعددی اغلب با رویکردهای اثبات گرایانه انجام پذیرفته است. ادعای اصلی این مقاله این است که بررسی چرایی وقوع چنین منازعات باز فرجامی با رویکردهای غالب اثبات گرایانه از جمله نظریه رأی‌یستی قابل حصول نیست. لذا به منظور پرمودن این خلا، مقاله با استفاده از مفهوم غیر رأی‌یستی «شناسایی»، مدل «چهار وجهی شناسایی حداکثری» را به مثابه ابزاری نوین برای تحلیل چرایی وجود منازعات باز فرجام خاورمیانه ارائه می نماید.

واژگان کلیدی: منازعه باز فرجام، شناسایی، مدل چهار وجهی شناسایی حداکثری.

* دانشیار روابط بین الملل، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول: am-yousefi@sbu.ac.ir).
** دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۵/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۰۳

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین الملل، دوره اول، شماره بیست و چهارم، صص ۱۰۸-۷۹

مقدمه

رویدادهای دو دهه اخیر خاورمیانه، این منطقه را به نقطه کانونی بی‌ثباتی دنیا بدل نموده است. جنگ‌های داخلی، کودتا، انقلاب و خیزش‌های مردمی، ظهور انواع سازمان‌های هیبریدی افراطی، منجر به ترسیم چهره‌ای منازعه‌خیز از منطقه خاورمیانه شده و آن را به محل وقوع منازعات بازفرجام بدل نموده است. این سطح از منازعات منطقه‌ای در دوران معاصر، در نوع خود بی‌نظیر و خاص بوده و چرایی وقوع و وجود آن نیازمند مطالعه دقیق است.

در باب چرایی وقوع چنین منازعات تکرار شونده و بازفرجامی، تاکنون پژوهش‌های متعددی با رویکردهای مختلف اثبات‌گرایانه و پسااثبات‌گرایانه انجام پذیرفته است. تفسیر سنتی از روابط میان دولت‌ها همواره از طریق تمرکز بر موضوعات مادی بوده است و پارادایم‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل نیز توجه کافی به موضوعات فرانظری همچون هویت و فرهنگ اشتراکی نداشته‌اند. هدف اصلی این مقاله آن است که این رویکرد را از طریق تبیین و فرموله نمودن مفهوم شناسایی، ارتقا داده و بازتعریف نماید. ادعای اصلی این مقاله این است که بررسی چرایی وقوع چنین منازعات بازفرجامی با رویکردهای غالب اثبات‌گرایانه قابل حصول نیست. لذا به منظور پرنمودن این خلا، مقاله با استفاده از مفهوم غیررئالیستی «شناسایی»، مدل «چهار وجهی شناسایی حداکثری» را به مثابه ابزاری برای تحلیل چرایی وجود منازعات بازفرجام خاورمیانه ارائه می‌کند. این مقاله ابتدا تعریفی از مفهوم «منازعه بازفرجام» را ارائه می‌دهد. نویسندگان پس از آن بر ادبیات مفهومی منازعه در خاورمیانه و منازعات بازفرجام این منطقه پس از سال ۲۰۰۳ مروری خواهند داشت. در پایان بعد از مرور ادبیات مفهوم شناسایی، مدل «چهاروجهی شناسایی حداکثری» به مثابه ابزاری نوین برای تحلیل منازعات بازفرجام خاورمیانه پیشنهاد و ارائه خواهد شد.

۱. مفهوم «منازعه باز فرجام»^۱

آنچنان که مایکل برچر در کتاب خود تحت عنوان زلزله‌های بین‌المللی سیاسی (Brecher, 2008) بیان می‌کند، مفهوم منازعه عمری به درازای تجربه بشری دارد. از جنگ‌ها و منازعات میان افراد و خانواده‌ها و قبیایل تا میان دولت‌ها و امپراطوری‌ها، همواره تاریخ با مصادیق بی‌ثباتی و منازعه مواجه بوده است. منازعه در چارچوب‌های متفاوتی همچون روابط بین فردی، بین گروهی و سطوح سازمانی و بین‌المللی به وقوع می‌پیوندد. منازعات زمانی روی می‌دهند که اهداف متناقض و ناسازگار میان افراد، گروه‌ها و یا ملل، - ایجاد می‌شود (Deutsch & Coleman, 2000: 13). بنابر تعریف برچر، منازعه دربرگیرنده انواع شورش، قیام، انقلاب، منازعات طولانی، جنگ داخلی و جنگ است (Brecher, 2008: 6). اما منظور از منازعه باز فرجام، شرایطی ادامه دار و پایان‌ناپذیر از وقوع انواع اشکال منازعه اعم از شورش، قیام، انقلاب و جنگ است. در این راستا گری گوئرتز و پال دایل در کتاب جنگ و صلح در رقابت بین‌المللی، با عناوینی چون enduring rivalry, ongoing rivalry, sever rivalry به تعریفی از رقابت‌های بین‌المللی می‌پردازند (Diehl and Goertz, 2001: 19). طبق نظر گوئرتز و دایل، منظور از رقابت پایدار، رقابتی است که دو مشخصه؛ دوام و پایداری از یکسو و شدت و خشونت را از سوی دیگر، داراست. مفاهیمی چون منازعات طولانی^۲ و رقابت‌های بادوام^۳ به ماهیت منازعات اشاره دارد. مثلاً منازعه طولانی بر تداوم موقت منازعات تاکید دارد (Azar, Jureidini, and McLaurin, 1978: 50). ادبیات مفهومی درگیری طولانی و رقابت پایدار از دیدگاه گوئرتز و دایل، سه پارامتر مشخص دارد: (۱) پایداری مکانی (۲) طول مدت و (۳) رقابت یا منازعه نظامی. مقصود گوئرتز و دایل از رقابت، رقابت نظامی منجر به جنگ است (Diehl and Goertz, 2001: 20). نکته نزدیکی که بین مفهوم رقابت پایدار مطروحه در این کتاب و منازعه باز فرجام مدنظر این مقاله، وجود دارد این است که هر دو مفهوم بر انواع بی‌ثباتی ادامه دار و بدون پایان اشاره دارند اما در چارچوب‌های مفهومی متفاوت. آنچه که در کلیه این چارچوب‌های مفهومی پیرامون منازعات ادامه دار آمده، به روابط مخاصمه آلود دو دولت، یا گروه‌ها می‌پردازد. اما آنچه مدنظر این مقاله است، لزوماً به منازعات میان دو یا چند دولت خاص

1. *Open-ended Conflict*

2. *Protracted Conflicts*

3. *Enduring Rivalries*

و یا ماهیت آنها اشاره ندارد، بلکه به تداوم و پایان ناپذیری مجموعه ای از انواع منازعه در یک منطقه خاص - خاورمیانه - خواهد پرداخت.

بدین ترتیب با تمرکز بر منطقه خاورمیانه، منظور از منازعات بازفرجام، هرگونه منازعه اعم از شورش، انقلاب، منازعات بین دولتی، درون دولتی و ظهور انواع گروه‌های افراطی خشونت ورز است که ۱ - ساختار موجود نظام بین‌الملل را برهم می‌زند، ۲ - لزوماً بین دو دولت و یا گروه خاص نیست، بلکه به صورتی تکرار شونده، میان دولت‌های گوناگون و یا درون آنها میان گروه‌های مختلف رخ می‌دهد، ۳ - ماهیتاً تداوم پذیر و تکرار شونده است، بدین معنا که در این حالت ماهیت منازعه، مکان وقوع آن و حتی طرف‌های درگیر ممکن است تغییر کند، اما آنچه ثابت می‌ماند وقوع منازعه است، و ۴ - زمان پایان آن غیرقابل پیش بینی است.^۱ بنابراین، به طور واضح منظور از منازعه بازفرجام، تکرار شوندگی و ادامه‌دار بودن انواع بی‌ثباتی در اشکال مختلف آن در منطقه خاورمیانه خواهد بود. به بیان دیگر، اینجا تاکید بر ماهیت منازعه نیست، بلکه بر خاصیت تداوم و پایان ناپذیری وقوع هرگونه بی‌ثباتی سیاسی است که ساختار نظام بین‌الملل را به چالش میکشد.

۲. منازعات بازفرجام در خاورمیانه پس از سال ۲۰۰۳

خاورمیانه پس از ۲۰۰۳ یعنی بعد از حمله امریکا به عراق، شکل جدیدی از تحولات را به خود دیده است. یا به عبارت بهتر، جنگ عراق ۲۰۰۳ تأثیرات عمیقی بر رویدادهای خاورمیانه ای داشته است. ناآرامی‌های دنباله دار عراق پس از حمله بوش متغیرهای متفاوتی را همچون روابط میان کشورها، دینامیسم درون دولتی، بازیگری کنشگران غیردولتی و تغییرات در افکار عمومی را مورد تأثیر قرار داده است.

اولین منازعه پس از حمله بوش به عراق، شورش کردهای قمیشلی^۲ سوریه در سال ۲۰۰۴ بود. این شورش میان هواداران حزب بعث عراق و صدام و کردهای سوریه در گرفت. در آن حادثه نزدیک به صد نفر از مردمان کرد کشته شدند. در سالهای بعد و منازعات فعلی سوریه نیز این کردها در کنار دیگر معترضان به حکومت اسد در سوریه، قرار داشتند

۱. نیاز به توضیح است که ویژگیهای مذکور در قالب یک «گردن تفسوری» نیست بلکه می‌توان آن را نظریه خاورمیانه ای منازعه که تحت عنوان «منازعات بازفرجام» آورده شده است، نامید که با توجه به رویدادهای دو دهه اخیر در منطقه خاورمیانه، چارچوب بندی شده و قابلیت تعمیم پذیری آن به دیگر مناطق و قابلیت گردن تفسوری شدن آن، نیازمند پژوهش‌های آتی است.

2. Qamishli

چرا که آنها به دنبال شناسایی هویت کردی خود بودند. هنوز هم این منطقه درگیر ناآرامی و بی ثباتی است. منازعه بعدی، درگیری‌های جنبش شیعیان زیدی (حوثی‌ها) در یمن، با دولت مرکزی است که از سال ۲۰۰۴ و از استان صعده در شمال شرق این کشور، آغاز شد. پس از سال ۲۰۱۱ و در ادامه خیزش‌های مردمی بهار عربی تا به امروز، یمن دستخوش جنگ داخلی و مداخله دولت‌های خارجی در این کشور بوده است. منازعه مهم دیگر میان گروه‌های مقاومت فلسطینی فتح و حماس در سال ۲۰۰۷ در گرفت که منجر به جدایی این دو گروه شد. این منازعه به شکاف داخلی و منازعه درونی در فلسطین میان دو جنبش فتح و حماس برمی‌گردد.

کمی آنسوتر در لبنان سالهای ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷، خاورمیانه شاهد منازعات و ناآرامی‌های متعددی در این کشور بوده است. جنگ ۳۳ روزه میان لبنان و اسرائیل در سال ۲۰۰۶ که با قطعنامه ۱۷۰۱ شورای امنیت سازمان ملل در همان سال، پایان یافت. جنگ‌های داخلی لبنان در سالهای ۲۰۰۷ میان ارتش این کشور و گروه تروریستی فتح الاسلام در شهر صیدا و در اردوگاه پناهندگان فلسطینی که به جنگ نه‌البارد معروف است و سال ۲۰۰۸ که با ناآرامی و منازعات بسیاری میان گروه‌های درون دولتی لبنان جریان داشت.

سال ۲۰۱۱ و بهار عربی را شاید بتوان یکی از نقاط عطف سیاسی و اجتماعی تاثیرگذار در تاریخ منطقه خاورمیانه دانست. سالی که با ناآرامی در تونس آغاز شد و سپس با انقلاب‌های متعدد به دیگر کشورهای شمال آفریقا و منطقه خاورمیانه تسری پیدا کرد. تونس، لیبی، مصر، الجزایر، بحرین، قطر، مراکش، عربستان سعودی و پس از آن نیز سوریه و عراق که تا امروز نیز ادامه داشته و روی ثبات و آرامش را از این منطقه ربوده است. انقلاب‌های عربی یکی پس از دیگری در کشورهایی با حکومت‌های اقتدارگرا رخ داد که در معدود کشورهایی همچون تونس و تا حدی مصر موفق بود. در برخی دیگر کشورها چون بحرین، عربستان، قطر و مراکش به شیوه‌های مختلف آرام گشت و در مناطقی چون سوریه و عراق با درهم تنیدگی‌های تروریسم و دخالت نیروهای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای مواجه گشت و نمونه موجه بازفرجامی منازعه را ترسیم نموده است. پدیده بی‌سرزمین داعش نیز از موضوعات پست مدرن تروریسم است که در بحبوحه این منازعات منطقه‌ای سربرآورده و از سال ۲۰۱۴ با اعلام خلافت خودخوانده، تا به امروز جدا از بخش‌های عمده

سوریه و عراق، در دیگر مناطق دنیا نیز مسبب ناآرامی و بی‌ثباتی شده است. جدیدترین شکل منازعه در این منطقه، کودتای کشور کودتاخیز ترکیه است که در سال ۲۰۱۶ نیروهای ارتش این کشور دست به کودتایی نافرجام علیه دولت مرکزی اردوغان زدند. چنانچه مرور شد، دستکم پس از سالهای ۲۰۰۳ (که در اینجا بعنوان دوران کانونی پژوهش در نظر گرفته شده است) تا به امروز، منطقه خاورمیانه هرگونه انقلاب، کودتا، جنگ داخلی، منازعات بین دولتی و درون دولتی را به خود دیده است. کودتای ۲۰۱۶ ترکیه، ظهور پدیده داعش و گسترده‌گی های مرزی و ایدئولوژیک آن که مسبب منازعات در درون کشور عراق و نیز سرریزی به منطقه و فرامنطقه شده و نظم ساختار بین‌المللی را برهم زده است. آنچه میان همه این منازعات مشترک است، خاصیت دوام‌پذیری، تکرارشدگی و نیز غیرقابل پیش‌بینی بودن زمان پایان این سلسله منازعات است که آنها را به منازعاتی بازفرجام بدل نموده است.

۳. چرایی تعدد و بازفرجامی منازعات خاورمیانه

همان‌گونه که گفتیم هدف این مقاله دستیابی به یک مدل نظری با استفاده از نظریه‌های پسااثبات‌گرایانه برای تبیین بازفرجامی منازعات خاورمیانه است. از این رو در این بخش ضرورت دارد به سابقه تحقیق در این حوزه و نحوه تبیین منازعات بازفرجام در ادبیات موضوع بپردازیم و سپس بر اساس آن به طراحی مدل خود اقدام کنیم.

۳-۱. ادبیات جریان اصلی روابط بین‌الملل

بسیاری از پژوهشگران حوزه منازعه در منطقه خاورمیانه بر این باورند که شروع این منازعه‌ها به زمان پایان جنگ جهانی دوم بازگشته و میراث استعمار و رقابت قدرت‌های بزرگ است. عده‌ای دیگر از اندیشمندان رقابت‌های قومی - ملی، تعارضات ایدئولوژیک، اختلافات مرزی و سرزمینی، شرایط ناکارآمد اقتصادی، نوع رژیم‌های خاورمیانه‌ای و عدم دسترسی یکسان به منابع را به مثابه علت بروز منازعات برمی‌شمارند. در یک دسته بندی کلی از مطالعات تاریخ سیاسی خاورمیانه از جنگ جهانی دوم تا به امروز می‌توان چنین گفت: حداقل سالهای پس از جنگ جهانی دوم تا ۱۹۷۰، مناظره حاکم میان محققان بر موضوعات منبعث از استعمارگرایی استوار بوده است. مایکل

هادسون (۱۹۷۷) در سیاست عربی: جستجو برای مشروعیت، گابریل بن دور (۱۹۸۳) در دولت و منازعه در خاورمیانه، پال نوبل در مقاله «سیاست خارجی دولت‌های عربی» در کتابی به ویراستاری کورانی و دسوکی (۲۰۰۸)، همگی به تأثیرات استعمارگرایی در ایجاد ناسیونالیسم عربی و دولت‌های ضعیف در منطقه اشاره دارند. الن تیلور (۱۹۸۲) در کتاب سیستم توازن قدرت عربی، راجر اون (۱۹۹۲) در کتاب دولت، قدرت و سیاست در ساخت خاورمیانه مدرن، به ساختارهای مختلف شکل‌گیری اتحادها میان دولت‌های عربی پس از جنگ جهانی دوم در نتیجه استعمارگرایی در منطقه خاورمیانه پرداخته‌اند.

پایان دهه هفتاد با ظهور نئورئالیسم، مناظره حاکم میان اندیشمندان خاورمیانه چرخشی به سمت رویکرد سیستمیک و عقلانی‌التری با تمرکز بر روندهای اسلامی و تأثیر آن بر مشروعیت داخلی دولت‌ها و نیز ثبات سیاسی در منطقه داشته است. گرگوری گاس (۱۹۹۲) در مقاله «حاکمیت، دولت و ثبات در خاورمیانه»، پال نوبل، رکس برایین و بهجت کورانی (۱۹۹۳) در «ابعاد مختلف امنیت ملی در دنیای عرب»، دسوکی و کورانی (۲۰۰۸) در «سیاست خارجی دولت‌های عربی» به شکل‌گیری سیاست عربی در فضای خلا مشروعیت این دولت‌ها با استفاده از ایدئولوژی عربی، می‌پردازند.

در این دوره رویکردها بیشتر مبتنی بر توازن قوا و هژمونی منطقه ای با تکیه بر موازنه تهدید و موازنه قدرت در منطقه است. اما در مقابل سازه‌انگاری همچون مایکل بارنت وجود دارند که به نقش محرک‌های اجتماعی، هویت و قومیت نیز توجه داشته‌اند. مایکل بارنت و شبلی تلهامی (۲۰۰۲) در کتاب هویت و سیاست خارجی در خاورمیانه با دو رویکرد متفاوت نئورئالیستی تلهامی و سازه‌انگاری بارنت به تحلیل منازعات و نقش هویت در شکل‌سیاست و نظم منطقه ای خاورمیانه پرداخته‌اند. تمرکز این کتاب بر هویت دولت به مثابه واحدی مستقل است بدون توجه به عاملیت سیاسی افراد در فرموله‌شدن سیاست خارجی یک کشور و تعاملات داخلی آن با افراد به مثابه واحدهای تشکیل دهنده این تعامل.

با تمرکز بر چرایی وقوع منازعات در منطقه خاورمیانه، بورلی میلتون ادواردز و پیتر هینچکلیف در کتاب منازعات خاورمیانه از سال ۱۹۴۵ چندین علت را برای منازعات خاورمیانه بر می‌شمارند: مداخله خارجی‌ها در این منطقه بر سر منافع اقتصادی بویژه نفت خاورمیانه، رقابت‌های قومی - ملی، اسلام به مثابه کاتالیزور منازعات منطقه و

فرهنگ منازعه در این منطقه (Milton-Edwards & Hinchcliffe, 2004). در حالیکه اهمیت و نقش این دلایل انکار ناشدنی است، اما نکته ای که در این کتاب مغفول مانده چرایی وجود چنین انگیزه هایی در میان رهبران این دو کشور است.

اصغر جعفری ولدانی در کتاب چالش ها و منازعات در خاورمیانه، در بررسی علل وقوع منازعات خاورمیانه، پنج مولفه را برمی شمرد: اختلافات مرزی - سرزمینی، اختلافات قومی - مذهبی، تعارضات ایدئولوژیکی، نفت و دخالت قدرت های بزرگ (جعفری ولدانی، ۱۳۹۴). اگرچه در این کتاب به مولفه های پسااثبات گرایانه ای همچون اختلافات قومی - مذهبی و تعارضات ایدئولوژیکی پرداخته شده است، اما آنچه بدان توجه نشده، شفاف ساختن تاثیرات این مولفه ها و نقش فرد، دولت و نظام بین الملل در وقوع منازعات منطقه است.

سورلی، گلدپش و استرن در مقاله «چرا منازعات خاورمیانه بی شمار است؟»، با استفاده از مدل کولیر و هوفلر در تحلیل جنگ های داخلی کشورها، منازعات قومی موجود در خاورمیانه را مهم می دانند و بیان می کنند که توسعه اقتصادی موجب کاهش نرخ گسترش منازعات خواهد بود. به اعتقاد نویسندگان آنچه که موجب بروز بی ثباتی و منازعات پرتعداد خاورمیانه ایست شرایط وخیم اقتصادی همراه با فقدان دموکراسی، فساد، رشد کند و اقتدارگرایی است که منجر به ایجاد بستری مناسب برای شورش های خشونت آمیز می شود. حتی رشد اسلام سیاسی (افراط گرا) نیز در نتیجه این عوامل می تواند باشد (Sorli et al., 2005).

الی کدوری (۱۹۹۴) در کتاب دموکراسی و فرهنگ سیاسی عرب، دلیل بسیاری از ناکامی ها و بی ثباتی های سیاسی را در شش کشور مصر، عراق، سوریه، لبنان، سودان و لیبی ناشی از عدم کارآمدی نهادهای قانونی و قانون اساسی اروپایی اجرایی در این کشورها می داند. وی معتقد است که در این کشورها اگرچه نوع رژیم ها به ظاهر دموکراتیک شده است اما در بطن آنها کماکان دولت های اقتدارگرا حکومت می کنند که عملاً ارتباطی با نهادهای جامعه ای خود ندارند (Kedourie, 1994). اگرچه در این کتاب تلاش شده تا با رویکردی کمتر رئالیستی و حتی از زاویه ای متفاوت تر از دلایل رایج، به منازعات خاورمیانه نگریسته شود، اما به نظر می رسد که کماکان عنصر فرهنگ، مردم و عاملیت آنها امریست که بدان توجه نشده است بلکه با در نظر گرفتن سطح تحلیل دولت، به پیگیری چرایی بی ثباتی و منازعه در این کشورها پرداخته است.

ریموند هینه بوش (۲۰۱۳) در کتاب سیاست بین الملل خاورمیانه منازعات و بی ثباتی های

ادامه دار خاورمیانه را محصول برساخته تاریخی نظام منطقه‌ای می‌داند. وی با استفاده از رویکرد ساختارگرایی و با تکیه بر مفهوم مرکز-پیرامون به این می‌پردازد که چگونه خاورمیانه در یک نظام مرکز-پایه که لزوماً هم ساخته خود خاورمیانه‌ای‌ها نیست، گرفتار آمده و توان مردمان منطقه را از برون رفت از منازعات و مشکلات، گرفته است. (Hinnebusch, 2013). در این کتاب کماکان با استفاده از ابزار و مفاهیم رئالیستی و بدون در نظر گرفتن سطح تحلیل و نقش مردم و فرهنگ خاورمیانه به این آسیب شناسی پرداخته می‌شود.

جنگ از مفاهیم بسیطی است که ذیل انواع منازعه بازفراجم در این مقاله مدنظر قرار گرفته است. در خصوص چرایی این جنگ دلایل متعددی ذکر شده است. امیرمحمد حاجی یوسفی در کتاب جنگ ایران و عراق از نگاه نظریه‌های روابط بین‌الملل، در یک تحلیل جامع، جنگ تحمیلی را از منظر نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل بررسی نموده است. در این تحلیل‌ها آنچه که برجسته تر به نظر می‌رسد غلبه جریان رئالیسم در دلایل آغاز، تداوم و پایان جنگ است (حاجی یوسفی، ۱۳۹۲).

یکی دیگر از انواع اشکال منازعه آنچنان که در تعریف آمده است، ظهور گروه‌های افراطی خشونت ورز - همچون گروه‌های تروریستی القاعده و داعش - در منطقه خاورمیانه است. در خصوص علل بروز و ظهور چنین گروه‌هایی به مثابه یکی از اشکال منازعه، برخی پژوهشگران معتقدند که تروریسم در خاورمیانه محصول اقدامات ایدئولوژیک، ناسیونالیستی و یا دوگانه‌ای از هردوی این عوامل است. انقلاب نیز از دیگر مفاهیمی است که ذیل مفهوم بزرگتر منازعه در این مقاله استفاده شده است. انقلاب‌های اخیر که موج آن از تونس آغاز شد، نمونه متاخر انقلاب‌ها در دنیاست. جرج لوسون در مقاله «انقلاب، بی‌خشونت و خیزش‌های عربی» دو دلیل عمده را بر چرایی وقوع این انقلاب‌ها بر می‌شمارد: پویایی‌های بین‌المللی به مثابه عامل شتاب‌دهنده انقلاب‌ها در کنار تضعیف رابطه ارتش با رژیم‌های نئوپاتریمونیال منطقه مسبب بروز این انقلاب‌ها - با تمرکز بر کشور مصر - بوده است (Lawson, 2015).

۲-۳. ادبیات انتقادی روابط بین‌الملل

آنچنان که برآمد، خاورمیانه همواره محل سوال و تحلیل اندیشمندان حوزه سیاست بین‌الملل بوده است. اما به دلیل غلبه جریان اصلی روابط بین‌الملل بیشتر این تحلیل‌ها درونمایه‌ای اثبات‌گرایانه دارند. در یک دسته‌بندی اجمالی شاید بتوان این دلایل را اینگونه

دید: ناسیونالیسم عربی و بر ساخته‌های تاریخی استعمارگرایی به جا مانده از دوران پس از جنگ جهانی دوم، مفاهیم اغلب رئالیستی همچون پویایی‌های نظام بین‌الملل، توازن قدرت، موازنه تهدید و بازدارندگی، مداخله قدرت‌های خارجی در منطقه به منظور بهره‌برداری‌های اقتصادی و استراتژیک، وجود رژیم‌های اقتدارگرای حاکم و فقدان نظام‌های دموکراتیک، عدم کارآمدی نهادهای قانونی، و عدم توسعه اقتصادی متوازن و نرخ کند رشد. البته باید گفت برخی دلایل کمتر مادی با رویکردهایی پسااثبات‌گرایانه چون رقابت‌های قومی - مذهبی و ملی، اسلام افراطی، تفاوت‌های هویتی گروه‌ها، نیز مورد توجه قرار گرفته اما این تحلیل‌ها در اقلیت قرار داشته است. از این رو به نظر می‌رسد توجه به عوامل غیرمادی با رویکردی غیراثبات‌گرایانه برای تحلیل منازعات خاورمیانه بویژه بازفرجامی آنها امری ضروری است. این مقاله تلاش دارد تا خلا مفهومی و تحلیلی موجود در خصوص دلایل وجود و وقوع منازعات بازفرجام در خاورمیانه را با تمرکز بر فقدان پروسه شناسایی و نادیده انگاری‌های هویتی و اجتماعی از طریق ارائه مدل «چهاروجهی شناسایی حداکثری» ارتقا داده و بازتعریف نماید.

۱-۲-۳. شناسایی

ایده شناسایی از دهه ۹۰ تا به امروز جایگاه ویژه‌ای در مطالعات روابط بین‌الملل از طریق شکوفایی ادبیات سیاست هویت، سیاست تفاوت و چندفرهنگ‌گرایی در سطح داخلی و نیز تحلیل منازعات هویت پایه معاصر در سطح بین‌المللی، پیدا نموده است. سال ۱۹۹۲ را می‌توان نقطه عطفی در توجه به مفهوم شناسایی در روابط بین‌الملل دانست. سه اثر مهم در این سال در خصوص شناسایی منتشر شده است: کتاب مبارزه برای شناسایی اثر اکسل هونت فیلسوف آلمانی، کتاب شناسایی: دگر در اندیشه هگل و فیخته اثر رابرت ویلیامز و مقاله چارلز تیلور تحت عنوان "سیاست شناسایی". پس از این تاریخ، دیگر اندیشمندان حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به بسط و گسترش و نیز کاربردی نمودن مفهوم شناسایی، پرداخته‌اند و می‌توان گفت ایده شناسایی به مفهومی مهم برای اندیشمندان روابط بین‌الملل، تبدیل شده است.

در خصوص مفهوم شناسایی ذکر این نکته ضروریست که این مفهوم از تئوری‌های اجتماعی، روانشناسی و بیشتر فلسفه سرمنشا گرفته و بعدها با کاربردی شدن آن وارد

ادبیات روابط بین‌الملل شده است. رگه‌های اولیه مفهوم شناسایی در چارچوب نظری اندیشه هگل به چشم می‌خورد. هگل از انسان نخستینی صحبت می‌کند که تمایل به شناخته شدن دارد و برای رسیدن به آگاهی باید توسط دیگران مورد شناسایی قرار بگیرد. مبارزه برای شناسایی در پدیدار شناسی هگل برمی‌گردد به دیالکتیک ارباب/ برده که شکل‌گیری فاعل شناسای افراد را مدنظر دارد و به خوانش الکساندر کوژو از این روابط منجر می‌شود (Brincat, 2014).

اندیشمندان بسیاری از هگل تاثیر پذیرفته اند. «سیاست شناسایی» چارلز تیلور و کتاب رابرت ویلیامز در مورد هگل و شناسایی، مبارزه برای شناسایی اکسل هونت و مقید به شناسایی پچن مارکل (۲۰۰۳) به برساختن سیستماتیک نحله هگل می‌پردازند. اکثر این رویکردها برگرفته از هگل است که خود متاثر از فیخته بوده است. فیخته معتقد است که ما زمانی به اتونومی خود آگاه می‌شویم که توسط دیگران و عمل سوژه دیگر به چالش کشیده شویم. این اندیشه در پدیدارشناسی روح هگل بیان شده است. در پدیدارشناسی این ایده آمده است که ما خودآگاهی از عاملیت مستقل خود را توسط تعامل با دیگر عاملیت‌های مستقل بدست می‌آوریم. این ایده هگل را متوجه اهمیت اشکال مختلف شناسایی دوجانبه نموده است. هگل معتقد بود که پیدایش دولت در وضعیت طبیعی ناشی از روابط اجتماعی است. بدین ترتیب هگل مبارزه برای شناسایی را به مثابه مکانیزم حرکت از وضعیت طبیعی به سمت تشکیل جامعه اخلاقی و دولت بیان می‌کند (Honneth, 1996:3).

شناسایی یا نقطه مقابل آن عدم شناسایی زمانی مفهوم می‌یابد که افراد یا سازمان‌ها در تعامل هستند یا این تعامل عقیم می‌ماند. افراد و کنشگران سیاسی به دنبال شناسایی مشخصه‌های مثبت، شایستگی‌ها، دستاوردها و یا وضعیت خود درون یک گروه، جامعه، سیستم سیاسی و یا فضای بین‌المللی سیاسی هستند. رفتارهای افرادی که به دنبال شناسایی هستند بسیار متنوع است و بسته به موقعیتی که در آن قرار دارند و اینکه دنبال چه نوع شناسایی هستند، متفاوت خواهد بود. کودکی ممکن است به دنبال شناسایی و تایید از طرف والدین و یا دوستان خود باشد. فرد آکادمیک ممکن است که به دنبال تایید جایگاه آکادمیک خود از طرف همکاران و اعضای دپارتمان باشد. یک سازمان غیردولتی ممکن است به دنبال شناسایی فعالیت‌های انسان دوستانه خود از سوی دولت، سازمان

ملل و یا افراد حمایتگر باشد. همچنین یک گروه خشونت‌ورز همچون داعش ممکن است که به دنبال شناسایی جایگاه خلیفه خود خوانده از مسلمانان، رهبران مسلمان و یا نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی باشد. اینکه یک کنشگر دنبال شناسایی چه چیزی و از چه کسی است، پروسه شناسایی چگونه شکل می‌گیرد و یا عقیم می‌ماند، سوالاتی است که چندان بدیهی و مشخص نیست.

۱-۲-۳. شناسایی در روابط بین‌الملل

طی دو دهه‌ای که از ورود تئوری شناسایی به مباحث سیاست بین‌الملل می‌گذرد، اکثر اندیشمندان این حوزه به تعاملات بین دولت‌ها در این چارچوب مفهومی تاکید داشته‌اند. ریچارد لیبو در کتاب چرا ملت‌ها می‌جنگند و توماس لیندمن در کتاب دلایل جنگ: مبارزه برای شناسایی، عدم شناسایی را به عنوان دلیل اصلی جنگ‌های بین دولت‌ها، عنوان می‌کنند (Lebow, 2010 and Lindemann, 2010). لیبو معتقد است که مبارزه برای کسب پرستیژ و اعتبار قدرت‌های کوچک و یا قدرت‌های درحال ظهور در نظام منطقه‌ای یا بین‌المللی دولت‌ها، یکی از مشخصه‌های اصلی سیاست بین‌الملل و یکی از دلایل جنگ است (Lebow, 2008:486). لیندمن، عدم شناسایی را به عنوان دلیل جنگ در مطالعه تجربی خود مورد بررسی قرار می‌دهد. ادعا برای «هویت غرورآمیز»^۱، انکار برابری، و عدم شناسایی خواسته‌های برحق و قانونی و شناسایی توسط دیگر قدرت‌ها، عواملی است که در برشمردن دلایل جنگ‌ها کمتر به آن توجه شده است. لیندمن به سیاست شناسایی با هدف پیشگیری از جنگ بوسیله شناسایی هویت دیگران اشاره می‌کند (Lindeman, 2010:17). اریک رینگمار در کتاب خود به تحلیل دلایل رفتار دولت‌ها در نتیجه نیاز به شناسایی می‌پردازد. وی در پاسخ به چرایی بروز جنگ‌ها، به این نکته اشاره دارد که افراد نه تنها برای بدست آوردن منافع مختلف بلکه برای دفاع از کیستی خود دست به اقدام می‌زنند (Ringmar, 1996). میشل موری نیز به بررسی جاه‌طلبی‌های دریایی آلمان پیش از جنگ جهانی اول می‌پردازد. وی معتقد است که برنامه دریایی آلمان به منظور شناسایی هویت آلمان به مثابه قدرت جهانی بوده است (Murray, 2010).

1. *Hubristic Identity*

هویت غرورآمیز تمایل برای شناسایی تفوق یک طرف توسط دیگران و یا در سپهر بین‌المللی است.

مواردی که اشاره گردید عمدتاً بر بعد دولتی مفهوم شناسایی تأکید دارند حال آنکه با تغییرات عمده در فرم کنشگری سیاسی اعم از سازمان‌های غیر دولتی، نهادهای بین‌المللی و حتی گروه‌های تروریستی، تأکید بر مفاهیم دولت‌پایه تا حدی می‌تواند مسیر تحلیل را منحرف سازد. لذا در راستای پر نمودن این خلا، جمعی از نویسندگان در کتاب شناسایی در روابط بین‌الملل ویرایش کریستوفر داس و دیگران، تلاش نموده‌اند تا مبارزه برای شناسایی را بین کنشگران مختلف دنیای سیاست بررسی نمایند (Daase & Fehl, 2015). همچنین برخی متفکرین دیگر معتقدند که شناسایی مولفه اساسی برسازای هویت است (Ringmar, 2012:60). در این راستا، هونت، ونت، مولر، آلن و کلر به جنبه‌های هویتی شناسایی می‌پردازند (Strombom, 2014:171).

عمده مقالات و کتب نوشته شده، در راستای تعمیق و گسترش مفهوم شناسایی بوده‌اند و کمتر به شکل عملیاتی آن پرداخته شده است. از جمله کارهای معاصر که کمتر انتزاعی و نظری بوده‌اند می‌توان به کارهای لیزا استرومبوم استاد دانشگاه لوند سوئد اشاره کرد. وی در کتاب هویت اسرائیل، شناسایی حداکثری و تحول منازعه با استفاده از مفهوم شناسایی حداکثری به منازعه فلسطین و اسرائیل با تمرکز بر مفهوم «تحول منازعه»^۱ می‌پردازد (Strombom, 2014). توماس لیندمن نیز در کتاب دلایل جنگ‌ها، مبارزه برای شناسایی پس از پرداختن به قسمت‌های نظری شناسایی و اینکه عدم شناسایی به مثابه علت اصلی منازعات می‌باشد، قضایای جنگ ۲۰۰۳ عراق، جنگ ۶ روزه ۱۹۶۷، بحران موشکی کوبا و بحران در روابط امریکا ولیبی را از سال ۲۰۰۴-۱۹۸۶ را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این تحلیل‌ها، عدم شناسایی سیاسی و خدشه‌دار شدن وجهه دولت‌ها و نهادهای سیاسی آنان را به مثابه دلایل آغاز منازعات بر می‌شمارد (Lindemann, 2010). کارولین گوئرزیک و کلودیا هوفمن در مقاله‌ای در کتاب شناسایی در روابط بین‌الملل با مطالعه موردی رابطه اسرائیل و فلسطین، به این می‌پردازند که چگونه مبارزه برای شناسایی به باز تولید منازعه منجر می‌شود (Goerzig and Hofmann, 2015). در زمینه کاربردی سازی شناسایی حداکثری مطالعات دیگری نیز انجام شده که تعداد آنها محدود بوده و البته در حوزه مطالعاتی منطقه خاورمیانه نبوده است. از جمله می‌توان به مقاله کارل گوستافسون «باز شناسایی حداکثری و حداقلی: فهم رابطه چین - ژاپن» اشاره کرد (Gustafsson, 2016).

۲-۱-۲-۳. شناسایی حداکثری

به عقیده الکساندر ونت در مقاله «چرا یک دولت جهانی اجتناب ناپذیر است»، شناسایی ممکن است اشکال گوناگونی داشته باشد. وی دو گروه شناسایی حداقلی (thin) و حداکثری (thick) را تعریف می کند. منظور از شناسایی حداقلی به رسمیت شناخته شدن به مثابه یک موجودیت مستقل در چارچوب قانون است. در مقابل، شناسایی حداکثری به مفهوم مورد احترام و توجه قرار گرفتن سوژه برای چیزی که آن را خاص و متفاوت می سازد، است (Wendt, 2003:511). این تقسیم بندی بعد از ونت توسط دیگرانی همچون پیر آلن و الکسیس کلر (Allan and Keller, 2012) و لیزا استرومبوم (Strombom, 2014) در حوزه مطالعات منازعه فلسطین - اسرائیل، توسعه پیدا کرد.

شناسایی حداقلی آنچنان که آلن و کلر معتقدند، شناسایی یکدیگر به مثابه کارگزارانی است که موجودیت هایی خودمختارند و حق زیستن و ادامه دادن خودمختارانه دارند- (Allen and Keller, 2012:76). به تعبیر مولر شناسایی حداقلی به منظور پذیرش و تایید یک سوژه مستقل درون جامعه قانونی است (Moller, 2007). این شیوه شناسایی نایل به موقعیت قانونی یک موجودیت مستقل و دارای حاکمیت خواهد بود و بنابراین به جای ابژه، سوژه خواهد بود. شناسایی حداقلی متکی بر پذیرفتن دیگری به مثابه نوع بشر است. این برداشت به تقسیم بندی هونت از حقوق نزدیک است که بر موضوع بینادهنی بدست آوردن شناسایی قانونی، تاکید دارد (Honneth, 1996:115). مفهوم سوژه در فعالیت های شناسایی حداقلی جهانی است، یعنی مشخصه خاص سوژه تنها به مثابه تفاوت او مورد تایید قرار می گیرد بنابراین هر شخص دیگر با این مشخصه، برابر و شخصی جهانی خواهد بود (Wendt, 2003:512). بیشتر رویکردهای دولت پایه به این رویکرد نزدیک هستند که شناسایی به دولت ها و شناسایی درون سیستم دولت ها مرتبط است.

شناسایی حداکثری اما بالاتر از حقوق قانونی است و به پذیرش تفاوت ها اشاره دارد (Honneth, 1996). این شکل از شناسایی بر ویژگی های هویتی تاکید دارد و مشخصات خاص بودگی هویت را برجسته می کند. به بیان دیگر برای ویژگی هایی که سوژه را خاص می کند احترام قائل است (Wendt, 2003: 511; Möller, 2007: 60). شناسایی حداکثری در واقع همان ارجمندی نفس مدنظر هونت است که نشانگر کاراکتر خاصی از یک شخص است که به واسطه آن از دیگران متمایز می شود. این مشخصه فراتر از حقوق قانونی فرد

است و به شناسایی و پذیرش تفاوت‌ها اشاره دارد (Honneth, 1995: 122). رویکرد هونت را می‌توان به این ترتیب خلاصه نمود: امکان درک، تفسیر و احساس نیاز و تمایل یک شخص به عنوان فردی کاملاً مستقل و فردیت یافته - شکل‌گیری هویت - لزوماً به توسعه اعتماد به نفس، احترام به خود و عزت نفس، بستگی دارد. این سه حالت به صورت بیناذهنی بوسیله شناسایی شدن توسط دیگرانی که خود شناسایی شده‌اند، به دست آمده و محقق خواهد شد. بنابراین زمینه‌های شکل‌گیری خود ادراکی (self-realization) به روابط شناسایی دوجانبه بستگی خواهد داشت. این روابط به فراتر از الف- روابط دوستانه و عاشقانه، ب- روابط نهادینه شده عام جهانی برای کرامت و استقلال فرد و ج- شبکه‌های ارزش‌های مشترک و همبسته که در آن ارزش تک تک اعضای آن اجتماع قابل اذعان باشد، تعلق دارد. این روابط فارغ از جبر تاریخی بوده و نیاز است که از طریق مبارزات اجتماعی ایجاد شده و توسعه پیدا کند. شیوه (grammar) چنین مبارزاتی اخلاقی است و بنابراین ایده‌آل هنجاری یک جامعه عادلانه توسط مبارزات تاریخی برای شناسایی تعیین خواهند شد.

در صورت درک این ویژگی‌های بنیادی دیگری، یکدلی با احساسات و تجربیات گروه‌های دیگر نیز حاصل خواهد شد. هدف از شناسایی اجماع بر سر یک هویت و تاریخ دیگری نیست بلکه پذیرش تفاوت‌های هویتی و تاریخی افراد است. بعنوان مثال در منازعات، اگر طرفین قادر به بازروایت و شناسایی حداکثری هویت شناسایی نشده دشمن خود باشند، این عمل می‌تواند مسیری سازنده به سوی روابط صلح‌آمیز ایجاد کند (Strombom, 2014:171). در واقع شناسایی حداکثری در منازعات هویتی معنا پیدا می‌کند، زمانی که این شناسایی به مثابه کلیدی برای ایجاد روابط صلح‌آمیز بلندمدت، هم در جوامع درگیر در منازعه و هم به طور کلی در جوامع چندفرهنگی، عمل می‌کند (Honneth, 1996; Taylor, 1992).

منازعات هویتی پیچیده بخصوص در منطقه خاورمیانه، ثبات مرزی را بین خود ناامن و دیگری تهدیدکننده به چالش می‌کشد. روایت‌های شناسایی حداکثری جایی که یک دیگری برساخته شده باشد و یا این روایت‌ها تحریف شده یا درک نشده باشند، اغلب باعث تعلیق برساخته‌های افراد از دنیای اطرافش می‌شود (Northrup, 1989: 70). بنابراین تهدیدات مرزی اغلب در نتیجه افزایش تلاش‌ها برای ایمن‌سازی مرزهای خود است. در این پروسه، دفاع روانی شکل می‌گیرد و خود و دیگری به دو گروه معارض

در طول زمان تبدیل می شوند (Northrup, 1989: 70).

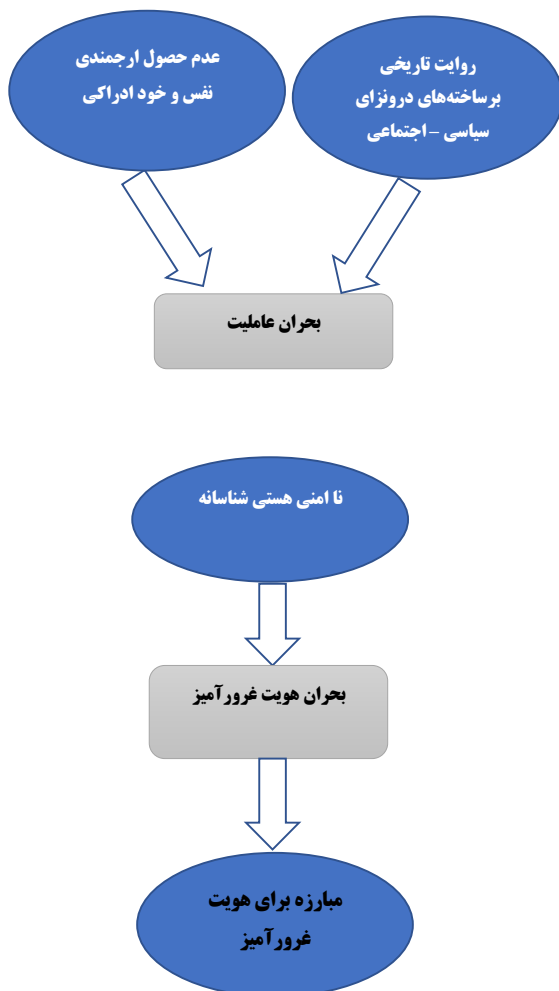
به عقیده توماس لیندمن دو شکل از مبارزه برای شناسایی وجود دارد: تقاضا برای کرامت، آنچنان که به صورت اخلاقی قابل توجیه است و مبارزه برای داشتن هویتی برتر و غرورآمیز که توسط دیگران شناسایی شده باشد، که غیرقابل توجیه است (Lindeman, 2014). شکل اول این شناسایی، به تعبیر گوستافسون، همان شناسایی حداقلی است که بعنوان مثال در تلاش یک گروه جدایی طلب که به دنبال استقلال هستند، شکل می گیرد. اما این گروه اگر در گام بعد به دنبال تقاضا و مبارزه برای احراز هویت غرورآمیز خود که مورد شناسایی قرار نگرفته باشند، همان شناسایی حداکثری لیندمن است. این شناسایی حداکثری زمانی موفقیت آمیز خواهد بود که مرحله اول شناسایی به انجام رسیده باشد و هویت خودی گروه، مورد پذیرش واقع شده باشد (Gustafsson, 2015).

اما تعریفی که از شناسایی حداکثری در این مقاله مدنظر است به نقش برساخته‌های درونزای سیاسی - اجتماعی در شکل‌گیری منازعات می‌پردازد. در تشریح این مفهوم باید گفت، برخلاف بسیاری از اندیشمندان اثبات‌گرای جریان اصلی، پسااثبات‌گراها و پسا ساختارگرایانی چون الکساندر ونت، رابرت کاکس و مارک هورکهایمر معتقدند که مفاهیمی همچون هویت، نژاد، فرهنگ و مذهب به صورت اجتماعی در متن روابط اجتماعی برساخته شده‌اند. این مفاهیم، در تعاملات سیاسی - اجتماعی نوع بشر به شکل درونزایی در طول تاریخ برساخته و اجتماعی شده‌اند. باین رویکرد، این مقاله از ترمینولوژی "برساخته‌های اجتماعی - سیاسی درونزا" برای توصیف کارکرد و نقش مفاهیم هویت، مذهب و نژاد بعنوان سطح اصلی تحلیل، بهره می‌برد (Zakeri, 2016: 40).

۴. «مدل چهاروجهی شناسایی حداکثری» و منازعات بازفرجام خاورمیانه

آنچنان که اشاره شد در این مقاله تلاش بر این است که با ارائه مدل چهاروجهی شناسایی حداکثری، خلا مفهومی و تئوریک در تحلیل منازعات بازفرجام خاورمیانه، اندکی برطرف گردد. با مرور ادبیات متاخر شناسایی در روابط بین‌الملل نیز عیان شد که تا کنون اندیشمندان این حوزه بیشتر بر غنای مفاهیم در چارچوب شناسایی تمرکز داشته‌اند و کمتر به کاربردی نمودن ادبیات شناسایی پرداخته شده است. نویسندگان این مقاله سعی

دارند که با ارائه این مدل در چارچوب تحلیل چرایی منازعات بازفرجام در منطقه خاورمیانه، شکل عینی‌تری به ادبیات شناسایی ببخشند. چرا که تحلیل چرایی تعدد و تکرار شونده‌گی منازعه در مورد خاص خاورمیانه، با رویکردی تک‌ابزاری میسر نخواهد بود. از اینرو، مدل چهاروجهی شناسایی حداکثری، بیان می‌کند که روایت‌های تاریخی از برساخته‌های درونزای اجتماعی - سیاسی در کنار عدم نیل به ارجمندی نفس و خودادراکی منجر به بحران عاملیت (در سطح جامعه ای آن) می‌شود. در این حالت است که کنشگر با ناامنی و تزلزل نسبت به هویت‌های شناسایی نشده خود مواجه شده و با ناامنی هستی‌شناسانه روبرو می‌گردد. این عامل منجر به بحران هویت غرورآمیز شده که اغلب نتیجه ای جز خشونت و مبارزه برای هویت غرورآمیز نخواهد داشت. در ادامه هر یک از اضلاع این مدل بیان شده و در سطح فرد و دولت به مثابه کنشگرانی مستقل، تحلیل خواهد شد.



مدل چهاروجهی شناسایی حداکثری و منازعه بازفرجام

۴-۱. روایت های تاریخی از بر ساخته های درونزای اجتماعی - سیاسی لیزا استرومبوم (۲۰۱۴) معتقد است که روایت های جدید از طریق شناسایی حداکثری، قادرند تا اعضای جامعه و طرف های درگیر در منازعه را دوباره به جامعه برگردانده و در نتیجه تغییری تدریجی در هویت ها ایجاد کنند که خود می تواند زمینه ساز تغییر در هویت های منازعه زا باشد (Strombom, 2014:177). این بازساخت هویت از طریق تغییر روایت ها نه تنها برداشت ها و افکار را تغییر می دهد، بلکه جوامع جنگ زده را نیز تغییر خواهد داد (Buckley-

50: Zistel, 2008). این تغییر روایت‌ها زمانی که از سوی دولت‌ها با سویه خاصی انجام بگیرد منجر به بازساخت هویت گروه و یا عده ای خاص با داشتن ویژگی متفاوت همچون زبان، مذهب و یا قومیت خواهد شد. بدین ترتیب که برداشت‌ها نسبت به خود به سوی مفاهیمی چون خود تهدید شده، ناامن و یا تحقیر شده متمایل می شود که قادر به انجام هر نوع بد یا خوبی خواهد بود. در جوامعی که خاطره منازعه‌زایی دارند، هویت‌هایی که بیشترین تمرکز را بر خود دارند، اغلب با روایت‌های کلان ملت یا گروه قومیتی که به آن تعلق دارند، همزمان می شوند. چرا که این گروه‌ها اغلب به مثابه تهدید ثابت تلقی شده و پویایی‌های هویتی در این منازعات ویژگی‌های مجزایی به خود خواهند گرفت (Strombom, 2014:177).

لبو معتقد است خاطرات افراد از طریق پروسه‌های بین‌الذهانی شکل داده می‌شوند و اغلب روایت‌های غالب و جاری در جامعه را منعکس کرده و گاه تقویت می‌کند (Lebow, 2006: 3-4). بنابراین خاطرات رابط میان درک ما از گذشته و حال هستند. خاطره جمعی نیز به برساختن هسته مرکزی جوامع کمک می‌کند. ارتباط میان این خاطرات جمعی و هویت‌سازی محل مناظره اندیشمندان است. اما منظور این مقاله از خاطره جمعی در واقع ادراکاتی است که به صورت اجتماعی در طول زمان برای افراد و گروه‌ها برساخته شده و چیستی و کیستی آنها و نیز جایگاه اجتماعی و اهمیت کنشگری و عاملیت افراد را شکل می‌دهد. از آنجایی که خاطره گروه نمی‌تواند به صورت جمعی به یاد آورده شود لذا نقش روایت‌ها در اینجا اهمیت پیدا می‌کند (Anderson, 1983: 204).

۲-۴. ارجمندی نفس و خود ادراکی

اکسل هونث تصویری را برگرفته از هگل، جورج هربرت مید و دونالد وینیکات ترسیم نموده که به پیامدهای تایید‌آمی پردازد. این تصویر، ارجمندی نفس و عزت اجتماعی را به مثابه کلید هویت معرفی می‌کند. در مرحله انتقال از جوامع سنتی به مدرن، ارجمندی نفس به شکلی از تایید اجتماعی تغییر پیدا کرد. در حالیکه در جوامع سنتی، ارجمندی نفس مظهر افتخار بود در جوامع مدرن به جایگاه اجتماعی و پرستیژ تغییر موقعیت داد (Honneth, 1996:129). در این مرحله، عاملیت سیاسی و اجتماعی فرد به مثابه کنشگری مستقل، انواع برساخته‌های درونزای سیاسی - اجتماعی اش

مورد شناسایی و تایید گروه‌های دیگر و دولت‌ها قرار می‌گیرد. هر هویت، فرد، جوامع محلی، ملت‌ها یا دولت‌ها همواره در روابطی از یک سلسله تفاوت‌ها تثبیت می‌شوند که به صورت اجتماعی شناسایی شده‌اند (Connolly, 1991: 64).

هونت ارجمندی نفس را کاراکتر خاصی از یک شخص می‌داند که به واسطه آن از دیگران متمایز می‌شود. این مشخصه فراتر از حقوق قانونی فرد است و به شناسایی و پذیرش تفاوت‌ها اشاره دارد (Honneth, 1995: 122). به زعم هونت شکل‌گیری هویت یک فرد که متضمن درک، تفسیر و احساس نیاز و تمایل یک شخص به عنوان فردی کاملاً مستقل و فردیت یافته است و یقیناً به توسعه اعتماد به نفس، احترام به خود و ارجمندی نفس، بستگی دارد. این سه حالت به صورت بیناذهنی بوسیله شناسایی شدن توسط دیگرانی که خود شناسایی شده‌اند، به دست آمده و محقق خواهد شد. بنابراین زمینه‌های شکل‌گیری خود ادراکی به روابط شناسایی دوجانبه بستگی خواهد داشت.

یکی از ابعاد مورد اجماع هویت، جایگاه اجتماعی افراد به مثابه کنشگرانی مستقل، با اهمیت و ارجمند است. پذیرش اجتماعی استقلال شخصیتی و هویتی افراد مولفه‌ای مهم در شکل‌گیری هویت کنشگران است. این مولفه مرکزی کرامت هم‌نامیده می‌شود که عدم شناسایی آن (که به تحقیر تعبیر می‌شود) شکلی از عدم احترام به شمار می‌آید. جدا از تقاضا برای پذیرش و شناسایی به مثابه کنشگری آزاد و مستقل، بازیگران ذاتا حسی همچون فاعل شناسا از جایگاه خود درون یک گروه را نیز دارند و زمانی که این جایگاه اجتماعی مورد پذیرش قرار نگیرد، با عقیم ماندن پروسه شناسایی مواجه خواهند بود. در این حالت کنشگران این عدم شناسایی را به مثابه تهدیدی بر انواع خواسته‌های مادی خود تلقی خواهند کرد. میلر معتقد است که در این وضعیت کنشگران احساسی را مبنی بر حمله به «ارزشمندی اجتماعی واقعی»^۱ خود، تجربه می‌کنند (Miller, 2001). در این حالت واکنشهای خوشناتامیز محتمل خواهد بود (Fikenscher et al, 2015:87).

۳-۴. امنیت هستی شناسانه

امنیت هستی شناسانه نیاز برای تجربه یک فرد به مثابه یک کل - فردی تاریخ دار و متداوم در طول زمان به جای فردی مدام در حال تغییر - است که قادر باشد حس عاملیت

1. True social worth

را درک کند (Giddens, 1991:75). جنیفر میتزن (۲۰۰۶) معتقد است که افراد به درک امن از اینکه چه کسی هستند، نیاز دارند. کارگزار نیاز به شناختی با ثبات از محیط خویش دارد لذا ادراکات نامطمئن، امنیت هویت را تهدید می‌کند. بنابراین کنشگران تمایل دارند شناخت و رفتاری متقن ایجاد کرده تا قادر باشند روالی منسجم را تثبیت کنند. به زعم اندیشمندان امنیت هستی‌شناسانه، هویت افراد به واسطه ارتباطات شکل گرفته و پایدار می‌ماند. بنابراین کنشگران نیز امنیت هستی‌شناسانه خود را از طریق تثبیت روابط با دیگران تاثیرگذار شکل می‌دهند. در ادامه از آنجایی که یک کارگزار پایدار نیازمند شناخت متقن است، لذا به این روابط اجتماعی وابسته می‌شود (Mitzen, 2006:344). به عقیده میتزن، این امنیت و ثبات از ادراکات نسبت به هویت خویشتن، به این معنا نیست که درک از خود تا ابد می‌بایست ثابت باشد، بلکه حس تداوم شخصی منجر به شکل‌گیری برساخته‌های عاملیتی خواهد شد.

هنگامی که برساخته‌های درونزای سیاسی اجتماعی از هویت به مثابه برساخته اصلی هویتی فرد، پدیدار شد، آن برساخته‌ها برای ایجاد حس امنیت فرد مهم خواهند شد. بسیاری از نظریه پردازان که به برساخت ادراکات از امنیت توجه دارند به ارتباط تئوریکال میان هویت و امنیت نیز تاکید دارند (Campbell, 1992; Huysmans, 1998; Kinnvall, 2004; Weldes et al., 1999). پروسه تعیین هویت اغلب پیرامون امنیت یا بعنوان یک سیستم تامین امنیت هویت، درک می‌شود (Bloom, 1990: 47; Erikson, 1959: 122-157). ناامنی و احساس خطر مولفه‌های مهمی در همه پروسه‌های تثبیت هویت هستند (Campbell, 1992; Neumann, 1999; Stern, 2001; Weldes et al., 1999). در جوامعی که تجربه منازعه را دارند این احساس عدم امنیت و خطر عیان‌تر است. به بیان دیگر، به طور سلسله‌مراتبی هنگامی که کنشگر قادر نباشد به مرحله ارجمندی نفس از طریق داشتن جایگاه اجتماعی و ارتباطات اجتماعی شناسایی شده و عبارت دیگر عاملیت سیاسی و اجتماعی جامعه‌ای برسد، نسبت به هویت خود احساس تهدید خواهد کرد و ناگزیر از داشتن واکنشی که اغلب خشونت‌آمیز است، خواهد بود. این شرایط در بسترهایی که همواره با شکلی از ناامنی هستی‌شناسانه و تهدید هویتی در طول تاریخ همراه بوده است، بسیار محتمل‌تر است.

۴-۴. مبارزه برای هویت غرور آمیز

توماس لیندمن معتقد است که هویت های غرور آمیز دلیل ممکن برای جنگ هستند. بنابر تعریف وی هویت غرور آمیز تمایل برای شناسایی تفوق یک طرف توسط دیگران و یا در سپهر بین المللی است. تمایل برای تفوق غرور آمیز ارتباط نزدیک به وجهه و ایماژ دارد، ایماژی که فراتر از قدرت مادی رئال است. این ادعای تفوق غرور آمیز و تمایل به تعریف هویت غرور آمیز در اشکال مختلفی می تواند متبلور شود. این تفوق می تواند در فرم یک نژاد، ملیت، هویت، مذهب و یا یک رژیم سیاسی تعریف شود (Lindemann, 2010: 31).

به استناد مدل چهاروجهی شناسایی حداکثری و منازعه بازفرجام در تبیین چرایی وقوع منازعات بازفرجام در خاورمیانه، می توان دریافت که کنشگر فردی در منطقه خاورمیانه از آنجایی که روایت های تاریخی از عقیم ماندن پروسه شناسایی حداکثری از برساخته های درونزای سیاسی - اجتماعی خود دارد، لذا ادراکاتی چون سرکوب شدگی، نادیده انگاری هویتی و احساس جمعی تحقیرشدگی را دارد که در طول زمان به صورت اجتماعی برساخته شده اند. جایگاه اجتماعی و منزلت عاملیت افراد به مثابه کنشگری مستقل از طرف دیگری فرد، گروه های اجتماعی و یا دولت شناسایی نشده است. همزمان با نادیده انگاری عاملیت، فرد ابژکتیو شده و به مرحله خودادراکی و خودشکوفایی نمی رسد چرا که ارجمندی نفس - آنچه که بر تفاوت های درونزای کنشگر دلالت دارد - محقق نشده و احساسی مبتنی بر حمله بر ارزشمندی اجتماعی خود ایجاد می شود.

نه تنها هویت متفاوت فرد بلکه قومیت، مذهب، ملیت، زبان متفاوت کنشگر هم نیاز به شناسایی، تایید و ادغام دارد. در این حالت است که عاملیت کنشگر جدا از گروه و اجتماع قرار نگرفته و می تواند به مرحله خودشکوفایی و ارجمندی نفس برسد. گذار از این مرحله نیاز به برساختن تاریخی دارد. بدین مفهوم که در طول زمان، هنگامی که فرد به مثابه عضوی از خانواده تلقی می شود با این انگاره مراحل اجتماعی را بگذراند که علیرغم هرگونه تفاوت هویتی، قومیتی، زبانی و فرهنگی، کنشگری است همسان با دیگر شهروندان جامعه که توانایی ادغام اجتماعی و عاملیت سیاسی را فارغ از اینگونه تفاوتها دارد. ادراکات از گذشته به افراد در تفسیر حال کمک خواهد کرد. در شکل عملیاتی این ویژگی، نحوه تعامل دولت با گروه هایی که برساخته های درونزای سیاسی - اجتماعی را حمل می کنند، می تواند منجر به بازساخت هویت این گروه ها شود. بدین معنا که موضع

گیری‌های سیاسی دولت نسبت به این گروه‌ها، عملکرد دولت، اجازه مشارکت سیاسی و اجتماعی این گروه‌ها در جامعه، ادغام سیاسی و اجتماعی آنها، همگی از مواردی هستند که روایت‌های جدید را در مسیر بازساخت هویت، برمی‌سازند.

در صورت عدم تحقق این مرحله، کنشگر در محیط ناامن هویتی قرار می‌گیرد و دچار تزلزل و ناامنی هستی‌شناسانه خواهد شد که در این مورد در جوامع منازعه‌خیز تهدیدی جدی‌تر علیه ثبات سیاسی و اجتماعی خواهد بود چرا که عملاً این مرحله، پیشامرحله شکل‌گیری انواع منازعه‌اغلب خشونت‌آمیز خواهد بود. اگر که عدم امنیت هستی‌شناسانه تداوم یابد کنشگر با بحران هویت غرور آمیز مواجه شده و یقیناً برای احراز مجدد آن مبارزه را آغاز می‌نماید که این مبارزه لزوماً به شیوه هونشی، اخلاقی نخواهد بود. بنابراین در خصوص چرایی بازفرجامی منازعات خاورمیانه بسیار تقلیل‌گرایانه خواهد بود اگر که این مولفه‌ها در نظر گرفته نشود. چرا که کنشگر خاورمیانه‌ای که به ویژه در دو دهه اخیر در منطقه درگیر انواع منازعات برساخته‌های درونزای سیاسی - اجتماعی بوده همواره با حسی از تحقیر شدگی و سرکوب نسبت به تفاوت‌های زبانی، فرهنگی، قومیتی و هویتی خود همراه است. به نظر بیراه نباشد اگر که این مولفه را نوعی «دترمینیسم تاریخی خاورمیانه‌ای» بنامیم چرا که اینگونه عدم شناسایی‌ها همواره در طول تاریخ با کنشگران منطقه همراه بوده است.

در سطح دولت‌ها نیز همین مدل پاسخگوست. چرا که هویت دولت‌ها به مثابه جایگاه آنان در نظام بین‌الملل نیاز به مورد شناسایی قرار گرفتن از طرف دیگر دولت‌های شناسنده دارد. در این حالت نیز اگر هویت دولت‌ها - بویژه دولت‌های خاورمیانه‌ای که با دترمینیسم تاریخی منازعه و عدم امنیت هستی‌شناسانه همراه بوده‌اند - مورد پذیرش و شناسایی واقع نگردد، زمینه‌های حرکت به سوی منازعه با دولت‌های دیگر و نظام بین‌الملل فراهم خواهد بود. دولت‌ها تنها به دنبال امنیت فیزیکی مدنظر اثبات‌گرایان همچون مرز، حاکمیت و ابزار قدرت نیستند، بلکه امنیت هستی‌شناسانه دولتی نیز مدنظر است. عدم ثبات آگاهی و نااطمینانی از کنش دیگر دولت‌ها منجر به ادراک تهدید از وضعیت جاری شده و دولت با حسی از تهدید و حمله مواجه خواهد بود. بسیاری از دکترین‌های نظامی و استراتژیک دفاعی بر مبنای همین تزلزل امنیت هستی‌شناسانه از دولت‌های دیگر در جامعه بین‌الملل شکل می‌گیرد. چرا که اگر دولت بر مبنای ادعاهای دول دیگر احساس تهدید نماید برای

مبارزه برای هویت غرورآمیز دولت - آنچه که آن دولت را خاص جلوه می دهد- اقدام به کنش منازعه آلود خواهد کرد. جنگ های بین دولتی، منازعات منطقه‌ای، تروریسم دولتی از این دست اقدامات خواهد بود.

به بیان دیگر و با رویکردی ایجابی، بر اساس این مدل اگر که اضلاع معرفی شده اعم از روایت های تاریخی دخیل در شکل دادن به برساخته های درونزای سیاسی - اجتماعی از طریق تغییر در تعاملات میان کنشگران باز تعریف شود؛ کنشگر قادر خواهد بود به مرحله خود ادراکی و ارجمندی نفس نایل شده و می تواند در روند ساخت هویت و عاملیت خود در فرایندهای جامعه ای ادغام شود. چنین کنشگری چه در سطح فرد و چه در سطح دولت با داشتن ادراکی مطمئن از محیط با ثبات هویتی خود که در تعامل با شناسنده‌های دیگر اعم از افراد، گروه ها و دولت های دیگر، شکل می گیرد، با حسنی از امنیت هستی‌شناسانه مواجه خواهد بود. اگرچه این عوامل، تنها متغیرهای بازدارنده منازعه نیستند اما دستکم در مناطقی که منازعه آلود بوده، به مثابه فاکتوری کاهنده در شتاب ایجاد منازعه عمل خواهند نمود. چرا که با مورد شناسایی قرار دادن هویت های غرورآمیز کنشگران، دیگر نیازی به مبارزه برای بدست آوردن آن نخواهد بود.

نتیجه

منازعات خاورمیانه، آنچه که دستکم در دو دهه اخیر بدل به اخبار روزانه ای چون ترور، جنگ داخلی، شورش، کودتا و انقلاب شده است، این منطقه را به محیطی منازعه‌خیز تبدیل نموده که اگرچه ماهیت منازعات در آن تغییر می کند اما وقوع منازعه وجه ثابت آن است. این مقاله تلاش کرد تا به چرایی این بازفرجامی منازعه در این منطقه بپردازد. منظور از بازفرجامی منازعه، هرگونه منازعه اعم از شورش، انقلاب، منازعات بین دولتی، درون دولتی و ظهور انواع گروه های افراطی خشونت ورز است که ۱ - ساختار موجود نظام بین‌الملل را برهم می زند، ۲ - لزوماً بین دو دولت و یا گروه خاص نیست، بلکه به صورتی تکرارشونده، میان دولت های گوناگون و یا در درون آنها میان گروه های مختلف رخ می دهد، ۳ - ماهیتاً تداوم پذیر و تکرارشونده است، بدین معنا که در این حالت ماهیت منازعه، مکان وقوع آن و حتی طرف های درگیر ممکن است تغییر کند، اما آنچه ثابت است وقوع منازعه است، و ۴ - زمان پایان آن غیرقابل پیش بینی است.

آنچه که تا به حال در خصوص این علت یابی انجام شده، با رویکردی اثبات‌گرایانه و بدون در نظر گرفتن برساخته‌های درونزای سیاسی - اجتماعی این منطقه بوده است. اما در این مقاله دیدیم آنچه که این منطقه را درگیر این منازعات روزمره نموده است عقیم ماندن پروسه شناسایی حداکثری در سطح فرد، گروه‌ها و دولت هاست. روایت‌های تاریخی به جامانده از دوران استعمار، حس سرکوب و تحقیرشدگی جمعی، ناامنی هستی‌شناسانه فرد و دولت که منجر به بحران هویت غرورآمیز می‌شود، نتیجه‌ای جز مبارزه برای احراز این هویت غرورآمیز نخواهد داشت. بنابراین مادامی که این برساخته‌های درونزای سیاسی - اجتماعی مورد تایید و شناسایی دیگران واقع نشود، خاورمیانه درون همین چرخه معیوب باقی مانده و برون رفتی نخواهد داشت.

این مقاله سعی کرد تا مدل چهاروجهی شناسایی حداکثری را به مثابه ابزاری نوین در کنار دیگر ابزارهای تحلیل اثبات‌گرایانه و پسااثبات‌گرایانه رایج، ارائه دهد. آنچه‌آنکه مرور شد، اکثر تحلیل‌ها اثبات‌گرایانه-پایه بوده و کمتر به متغیرهای فرآیندی همچون برساخته‌های درونزای سیاسی - اجتماعی که منشا بسیاری از منازعات معاصر خاورمیانه است، توجه شده است. بنابراین، مدل پیشنهادی این مقاله تلاش دارد تا دریچه‌ای جدید به روی فضای تحلیل منازعات خاورمیانه گشوده و شناسایی حداکثری را به مثابه عاملی صلح‌ساز در این منطقه معرفی نماید. البته کاربست این مدل نظری خود نیاز به مجالی دیگر دارد. *

کتابنامه

منابع فارسی

- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۹۴) *چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۹۲) *جنگ ایران و عراق از نگاه نظریه های روابط بین‌الملل*، تهران: صفحه جدید.

منابع انگلیسی

- Allan, P. and Keller, A. (2006), *What is a Just Peace?* Oxford and New York: Oxford University Press.
- Anderson BR. (1983), *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism*. London: Verso.
- Azar, E., Jureidini, P. and McLaurin, R. (1978), Protracted social Conflict: Theory and Practice in the Middle East, *Journal of Palestine Studies*, 8, No. 1, 41:60.
- Ben-Dor, G. (1983), *State and Conflict in the Middle East: Emergence of the Postcolonial State*, New York: Praeger Publishers.
- Bloom W. (1990), *Personal Identity, National Identity and International Relations*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Brecher, M. (2008), *International Political Earthquakes*, United States: Michigan University Press.

- Brincat, Sh. (2014), Recognition, conflict and the problem of ethical community, *Global Discourse*, 4(4), 397-408, DOI: 10.1080/23269995.2014.954889. (Journal)
- Buckley-Zistel S. (2008), *Conflict Transformation and Social Change in Uganda: Remembering after Violence*. Basingstoke: Palgrave MacMillan.
- Campbell, D. (1992), *Writing Security: United States Foreign Policy and the Politics of Identity*, Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.
- Connolly, WE. (1991), *Identity/Difference. Democratic Negotiations of Political Paradox*. Madison, WI: University of Wisconsin Press.
- Daase C. et al. (Eds.) (2015), *Recognition in International Relations Rethinking a Political Concept in a Global Context*, UK: Palgrave Macmillan.
- Deutsch, M. et.al. (Eds.). (2006), *The Handbook of Conflict Resolution Theory and Practice*, Second Edition, San Francisco: Jossey-Bass.
- Diehl, P. and Goertz, G. (2001), *War and Peace in International Rivalry, Michigan*, The University of Michigan Press.
- Erikson, EH, (1959), *Identity and the Life Cycle; Selected Papers*. New York: International Universities Press.
- Fikenscher, S. et al. (Eds.) (2015), Seeking Status Recognition through Military Symbols: German and Indian Armament Policies between Strategic Rationalizations and Prestige Motives, in Daase C. et al. *Recognition in International Relations Rethinking a Political Concept in a Global Context*, UK: Palgrave Macmillan, pp. 86-103
- Giddens A. (1991), *Modernity and Self-identity: Self and Society in the Late Modern Age*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Goerzig, C. and Hofmann, C. (2015), The Dark Side of Recognition: Mutual Exclusiveness of Passive and Active Recognition in the Middle East Conflict, in Daase C. et al. (2015) *Recognition in International Relations Rethinking a Political Concept in a Global Context*, UK: Palgrave Mcmillan, pp. 237-247.
- Gause, G. (1992), Sovereignty, Statecraft and Stability in the Middle East, *Journal of International Affairs*, 45(2).

- Gustafsson, K. (2016), Recognizing Recognition Through Thick and Thin: Insights from Sino-Japanese Relations, *Cooperation and Conflict*, 51(3): 255-271.
- Honneth, A. (1996), *The Struggle for Recognition: The Moral Grammar of Social Conflicts*, Translated by Joel Anderson, Cambridge: MIT Press.
- Hinnebusch, R. (2013), *The international politics of the Middle East*, Manchester: Manchester University Press.
- Hudson, M. (1977), *Arab Politics: The Search for Legitimacy*, Yale University Press.
- Huysmans J. (1998), Security! What do you mean? From concept to thick signifier. *European Journal of International Relations*, 4: 226–255.
- Kedourie, E. (1994), *Democracy and Arab political culture*. London: Frank Cass.
- Kinnvall C. (2004), Globalization and religious nationalism: Self, identity, and the search for ontological security. *Political Psychology*, 25: 741–767.
- Korany, A. and Dessouki, H. (2008), *The Foreign Policies of Arab States, The Challenge of Globalization*, The American University in Cairo Press; Revised edition.
- Korany, B., Noble, P. and Brynen, R. (1993), *The Many Faces of National Security in the Arab World*, St. Martin's Press.
- Lawson, G. (2015), Revolution, non-violence, and the Arab Uprisings, *Mobilization: An International Quarterly*, August. ISSN 1086-671X (In Press).
- Lebow R.N. (2006), The memory of politics in postwar Europe. In: Lebow RN, Kansteiner W and Fogu C (eds.) *The Politics of Memory in Postwar Europe*. Durham, NC: Duke University Press, pp.1–40.
- Lebow, R.N. (2008), Identity and International Relations, *International Relations*, 22(4): 473-492. DOI: 10.1177/0047117808097312.
- Lebow, R. N. (2010), *Why Nations Fight*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Lindemann, T. (2010), *Causes of War: The Struggle for Recognition*. Colchester: ECPR Press.

- Miller, D. T. (2001), Disrespect and the Experience of Injustice, *Annual Review of Psychology*, 52:1, 527–553.
- Milton-Edwards, B. & Hinchcliffe, P. 2004. Conflicts in the Middle East, since 1945, New York: Routledge. (Book)
- Mitzen, J. (2006), Ontological Security in World Politics: State Identity and the Security Dilemma, *European Journal of International Relations*, SAGE Publications and ECPR-European Consortium for Political Research, 12(3): 341–370. DOI: 10.1177/1354066106067346.
- Möller, U. (2007), *The Prospects of Security Cooperation: A Matter of Relative Gains or Recognition*, Göteborg: Göteborg Studies in Politics.
- Murray, M. (2010), Identity, Insecurity and Great Power Politics: the tragedy of German Naval ambition before the first World War, *Security Studies*, 19:656-688.
- Northrup TA. (1989), *The Dynamics of Identity in Personal and Social Conflict*. Syracuse, NY: Syracuse University Press.
- Neumann I. (1999), *Uses of the Other in World Politics*. Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.
- Owen, R. (1992), *State, Power and Politics in the Making of the Modern Middle East*, London; New York: Routledge.
- Ringmar, E. (1996), *Identity, interest and action: A Cultural explanation of Sweden's intervention in the Thirty years' war*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Ringmar E. (2012), The international politics of recognition. In: Lindemann T and Ringmar E (eds.) *The International Politics of Recognition*. Boulder, CO: Paradigm Publishers.
- Sorli et al. (2005), Why Is There So Much Conflict in the Middle East? *Journal of Conflict Resolution*, 49(1), pp. 141-165, DOI: 10.1177/0022002704270824.
- Stern M. (2001), *Naming In/security — Constructing Identity: 'Mayan-Women' in Guatemala on the Eve of 'Peace'*. Göteborg: Padrigu Papers.

- Strömbom, L. (2014), Thick recognition: Advancing theory on identity change in intractable conflicts, *European Journal of International Relations*, 20(1), pp. 168–191.
- Taylor, A. (1982), *The Arab balance of power*, United States: Syracuse University Press.
- Taylor, C. (1992), *The politics of Recognition, in Gutmann, A. (Eds.), Multiculturalism and 'The Politics of Recognition'*, Princeton, NJ: Princeton University Press, pp. 25-73.
- Telhami, Sh., Barnett, M. (2002), *Identity and Foreign Policy in the Middle East*, Cornell University Press.
- Weldes J, Laffey M, Gusterson H, et al. (1999), *Cultures of Insecurity*, Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.
- Wendt, A. (2003), Why a World State is Inevitable, *European Journal of International Relations*, 9(4): 491–542.
- Zakeri, M. (2016), De-territorialized Phenomenon: ISIS as a Hybrid Criminal Organization, *Hemispheres, studies on cultures and societies*, Warsaw, Vol. 31, No.1, pp. 38-45.